

Feasibility of the Condition of a Wife's Ihsan (Legal Marital Status) in the Permissibility of Qatl fi al-Firash (Spousal Killing in the Act of Adultery), with Emphasis on the View of Ibn Idris

1. Zahra Tajari Moazzeni*: Assistant Professor, Department of Law, Gorgan Branch, Islamic Azad University, Gorgan, Iran.
Email: moazen509@gmail.com (Corresponding Author)

ABSTRACT

Qatl fi al-Firash (spousal killing in the act of adultery) is a criminal title that appears legally and seemingly legitimate, and has been subject to discussion in both jurisprudential and legal literature. Despite the many objections raised against it, jurists and legal theorists have, by enumerating specific conditions in their scholarly works and by referring to valid jurisprudential sources, accepted its legitimacy. The issuance of a judgment of acquittal for the perpetrator of qatl fi al-firash in religious and legal texts is contingent upon several conditions that must be proven in court. One such condition for excluding the act of illicit and unlawful sexual intercourse (zina) from the prescribed punishment (hudud) and for considering reduced punishment is the absence of ihsan (legal marital status with conditions) in either party to the act of zina. Clause (b) of Articles 226 and 227 of the Islamic Penal Code of 2013 provides a definition of ihsan and identifies circumstances under which spouses lose their status of ihsan. Despite the two provisions—Clause (th) of Article 302 of the same code and Article 630 of the 1996 Islamic Penal Code (Discretionary Punishments)—which address the permissibility of qatl fi al-firash and the exemption of the husband from prosecution, the Iranian legislator, following the opinion of some jurists such as Ibn Idris, has established in Article 230 of the Islamic Penal Code that the prescribed punishment for zina in cases of non-ihsan is one hundred lashes. In the present study, using a descriptive-analytical method and library-based research from valid sources, after evaluating the validity of the hypothesis that in the absence of ihsan in the wife, the husband is not permitted to commit qatl fi al-firash, we conclude that if the wife is not muhsanah (a legally married woman meeting the conditions of ihsan), the husband has no right to commit murder on the pretext of adultery.

Keywords: murder, qatl fi al-firash, adultery, jurisprudence, ihsan, Ibn Idris

How to cite: Tajari Moazzeni, Z. (2025). Feasibility of the Condition of a Wife's Ihsan (Legal Marital Status) in the Permissibility of Qatl fi al-Firash (Spousal Killing in the Act of Adultery), with Emphasis on the View of Ibn Idris. *Comparative Studies in Jurisprudence, Law, and Politics*, 7(4), 1-15.

© 2025 the authors. This is an open access article under the terms of the Creative Commons Attribution-NonCommercial 4.0 International (CC BY-NC 4.0) License.

Submit Date: 22 December 2024

Revise Date: 13 January 2025

Accept Date: 22 February 2025

Publish Date: 31 December 2025



امکان سنجی شرط احسان زن در جواز قتل در فراش با تأکید بر نظر ابن ادریس

۱. زهرا تجری مؤذنی*: استادیار، گروه حقوق، واحد گرگان، دانشگاه آزاد اسلامی، گرگان، ایران. پست الکترونیک: moazen509@gmail.com
(نویسنده مسئول)

چکیده

قتل در فراش، عنوان مجرمانه به ظاهر قانونی و مشروع است که در نوشتگان فقهی و حقوقی مورد بحث قرار گرفته و تاکنون موافقان و مخالفانی را داشته است. لیکن علیرغم مخالفت‌های بسیار، فقها و نظریه‌پردازانی ضمن احصاء شرایطی در آثار علمی خود با استناد به منابع معتبر فقهی آن را پذیرفته‌اند. برای صدور حکم براءت مرتکب قتل در فراش در متون شرعی و حقوقی شرایطی ذکر شده است که نیازمند اثبات در محکمه است. یکی از شرایط خروج رفتار نامشروع و غیرقانونی زنا و تخفیف در کیفر حد، عدم احسان طرفین زنا است. در بند ب مادتين ۲۲۶ و ۲۲۷ ق.م.ا. ۱۳۹۲ قانونگذار به تعریف احسان و موارد خروج از احسان زوجین پرداخته و علیرغم دو مقررہ بند ث ماده ۳۰۲ ق.م.ا. و ۶۳۰ ق.تعزیرات ۱۳۷۵ که به جواز قتل در فراش و عدم محاکمه زوج پرداخته‌اند، قانونگذار ایران به تبع نظریه برخی از فقها همچون ابن ادریس، در ماده ۲۳۰ ق.م.ا. مقرر نموده است که حد زنا در موارد غیر احسان، صد ضربه شلاق است. در پژوهش حاضر به روش توصیفی-تحلیلی با مطالعه منابع معتبر به روش کتابخانه‌ای پس از بررسی صحت و سقم این فرضیه که در صورت عدم احسان زوجه، زوج مجاز به ارتکاب قتل در فراش نمی‌باشد در پایان بدین نتیجه دست یافتیم که در صورتی که زوجه محصنه نباشد، زوج حق ارتکاب قتل را به بهانه زنا ندارد.

واژگان کلیدی: قتل، فراش، زنا، فقه، احسان، ابن ادریس

نحوه استناددهی: تجری مؤذنی، زهرا. (۱۴۰۴). امکان سنجی شرط احسان زن در جواز قتل در فراش با تأکید بر نظر ابن ادریس. پژوهش‌های تطبیقی فقه، حقوق و سیاست، ۷(۴)، ۱-۱۵.

© ۱۴۰۴ تمامی حقوق انتشار این مقاله متعلق به نویسنده است. انتشار این مقاله به صورت دسترسی آزاد مطابق با گواهی (CC BY-NC 4.0) صورت گرفته است.

تاریخ ارسال: ۲ دی ۱۴۰۳

تاریخ بازنگری: ۲۵ بهمن ۱۴۰۳

تاریخ پذیرش: ۴ اسفند ۱۴۰۳

تاریخ چاپ: ۱۰ دی ۱۴۰۴

در موضوعات فقهی مرتبط با روابط خانوادگی و جرایم ناشی از تخلف در این حوزه، مسئله «قتل در فراش» از جمله مباحث چالش‌برانگیز است که به طور خاص در فقه اسلامی و حقوق موضوعه مورد بررسی و تحلیل قرار گرفته است. قتل در فراش به حالتی اشاره دارد که همسر، فرد زناکار را در حال ارتکاب عمل زنا با همسر خود مشاهده کرده و اقدام به قتل هر دو کند. در این خصوص، فقه اسلامی، به ویژه فقه امامیه، شرایطی را برای جواز این عمل مشخص کرده است که یکی از آن‌ها، تحقق شرط احسان در زانیه است.

در این میان، ابن‌ادریس، از فقهای برجسته و متقدم فقه امامیه، نظریه‌ای متمایز درباره شرط احسان زن در جواز قتل در فراش ارائه کرده است. نظر او، از آن جهت حائز اهمیت است که برخلاف برخی از دیگر فقها، تأکید بیشتری بر وجود این شرط برای جواز قتل در فراش دارد. درک و تحلیل این نظر و امکان‌سنجی تطبیق آن با شرایط اجتماعی و حقوقی امروز، می‌تواند به عنوان یک نقطه‌عطف در ارائه راهکارهای قانونی و حقوقی مرتبط با جرایم منافی عفت قلمداد شود.

این مقاله بر آن است تا با تمرکز بر شرط احسان از دیدگاه ابن‌ادریس، به بررسی امکان‌سنجی این شرط در تحقق جواز قتل در فراش بپردازد. همچنین، ضمن مقایسه این دیدگاه با نظرات دیگر فقها، به چالش‌های عملی تطبیق این شرط در حقوق موضوعه پرداخته و راهکارهایی برای مواجهه با این مسئله ارائه می‌دهد. در ادامه مفهوم احسان و شروط تحقق آن به تفصیل بررسی می‌شود. احسان به معنای مصونیت فرد از ارتکاب زنا است و از شرایط اساسی در تعیین حدود و مجازات‌ها در فقه اسلامی محسوب می‌شود.

مفهوم و مبانی احسان

در حقوق کیفری موضوعه ایران به استناد بند ب ماده ۲۲۶، احسان زن عبارت است از آن که دارای همسر دائمی و بالغ باشد و در حالی که بالغ و عاقل بوده، با او از طریق قبُل جماع کرده باشد و امکان جماع از طریق قبُل را با شوهر داشته باشد. قانونگذار در کنار این شرایط، استثنائاتی را نیز قائل شده است. به استناد ماده ۲۲۷ ق.م.ا.م.و از قبیل مسافرت، حبس، حیض، نفاس، بیماری مانع از مقاربت یا بیماری که موجب خطر برای طرف مقابل می‌گردد مانند ایدز و سفلیس، زوجین را از احسان خارج می‌کند که این موارد استثنائی بر احراز احسان در زن می‌گردد.

این ماده به شرایطی اشاره دارد که موجب خروج زن و مرد از احسان می‌شود. برای تحلیل دقیق‌تر این ماده، لازم است مفهوم احسان و استثنائات وارد بر آن تبیین شود.

احسان در لغت به معنای "در حال محافظت و حصار بودن" است و در اصطلاح حقوقی و فقهی به حالتی اطلاق می‌شود که زن و شوهر به دلیل وجود رابطه زناشویی مشروع و امکان مقاربت دائمی، مشمول آثار خاصی در حقوق کیفری می‌شوند. به طور خاص، در احکام حدود زنا، احسان موجب می‌شود مجازات سنگین‌تری (رجم یا سنگسار) در صورت تحقق زنا اعمال شود (Jafari Langroudi, 2017). ماده ۲۲۷ به شرایطی اشاره می‌کند که زن (و البته شوهر) از احسان خارج می‌شوند:

۱. مسافرت:

اگر به دلیل دوری مکانی ناشی از مسافرت، امکان مقاربت میان زوجین وجود نداشته باشد، شرط استمرار رابطه زناشویی از بین می‌رود و احسان منتفی می‌شود. مسافرت به‌عنوان یک مانع موقتی، بر این اساس موجب خروج از احسان است. شرط احسان، دسترسی مستمر به

مقاربت مشروع است که در این حالت وجود ندارد. در این باره باید اذعان نمود که بنابر فتوای امام خمینی (ره) اگر زانیه چهار فرسخ (معادل ۲۵ کیلومتر) از شوهرش دور باشد حکم احسان ندارد (Shokri, 2017).

۲. حبس:

اگر یکی از زوجین در حبس باشد، امکان مقاربت برای آنان فراهم نیست. بر همین مبنا، احسان از آنان سلب می‌شود. فقدان امکان مقاربت ناشی از حبس به‌طور طبیعی مانع از تحقق احسان است. چندان که ماده ۱۱۳۰ ق.م. حبس بیش از ۵ سال را موجب عسر و حرج زن دانسته و آن را مجوز درخواست طلاق از سوی زن اعلام داشته است. در خصوص حبس نیز باید گفت که با توجه به ماده ۱۹ ق.م.ا. کمترین میزان حبس تعزیری می‌تواند از یک روز تا سه ماه حبس باشد که درجه ۸ عنوان می‌گیرد لیکن با توجه به سیاست جنایی اتخاذی دستگاه قضایی، قاضی دادگاه با توجه به شرایط حاکم بر پرونده قضایی، محکومیت به حبس تا دو سال را به مجازات جایگزین تبدیل می‌نماید.

۳. حیض و نفاس:

در دوران حیض یا نفاس، به دلیل ممنوعیت شرعی نزدیکی، زن از احسان خارج می‌شود. مستند این حکم، قول خداوند متعال است که می‌فرماید: « فَاعْتَزِلُوا النِّسَاءَ فِي الْمَحِيضِ وَلَا تَقْرَبُوهُنَّ حَتَّى يَطْهُرْنَ، فَإِذَا تَطَهَّرْنَ فَأْتُوهُنَّ مِنْ حَيْثُ أَمَرَكُمُ اللَّهُ » (بقره: ۲۲۲) یعنی: در حالت قاعدگی از (جماع) با زنان کناره‌گیری نمایید و با ایشان (از طریق مهبل) نزدیکی نکنید، تا آن گاه که پاک می‌شوند، هنگامی که پاک شدند از جایی که خدا به شما فرمان داده است (و راه طبیعی زناشویی و وسیله حفظ نسل است) با آنان نزدیکی کنید. این مورد ناظر بر موانع فقهی است که مقاربت را حرام اعلام کرده است. در اینجا احسان به معنای آمادگی واقعی و مشروع برای مقاربت است و وجود ممنوعیت شرعی این آمادگی را از بین می‌برد (Muhaghiq Karaki, 1995). به‌طور کلی، دوران حیض و نفاس به‌عنوان موانع شرعی در فقه اسلامی بر مقاربت جنسی تأثیر می‌گذارند و این تأثیر به‌طور غیرمستقیم منجر به از بین رفتن احسان در این دوران‌ها می‌شود. هدف از این حکم، حفظ سلامت جسمی و روانی طرفین و رعایت حقوق متقابل زن و شوهر است. همچنین این حکم دینی نشان‌دهنده آن است که احکام شرعی در فقه اسلامی به‌طور جامع به توازن در روابط زناشویی، احترام به شرایط جسمی و روحی طرفین، و عدالت در زندگی مشترک توجه دارند.

۴. بیماری مانع از مقاربت:

اگر زن مبتلا به بیماری‌ای باشد که رابطه زناشویی را غیرممکن سازد (مانند انسداد واژن یا دیگر مشکلات جسمی)، احسان از او سلب می‌شود. همچنین این موضوع در مورد شوهر نیز صدق می‌کند که این موضوع صراحتاً در ماده ۱۱۲۷ ق.م. به زن حق امتناع از مقاربت را اعطا نموده است. احسان مستلزم تحقق رابطه جنسی است که در این حالت امکان‌پذیر نیست.

۵. بیماری خطرناک برای طرف مقابل:

اگر یکی از زوجین به بیماری‌ای مبتلا باشد که برای طرف مقابل خطر جدی ایجاد کند (مانند ایدز یا سفلیس)، این وضعیت مانع از امکان واقعی مقاربت می‌شود و احسان را منتفی می‌کند. هدف احسان، تحقق رابطه زناشویی واقعی است، اما وجود بیماری خطرناک این هدف را از بین می‌برد.

البته احراز سه مورد سفر، حبس و بیماری مانع از مقاربت یا موجب خطر توسط عرف احراز می‌شود و شامل کوتاه‌ترین مدتی می‌شود که امکان مقاربت از زوجین سلب شده است (Borhani & Lotfali Zadeh, 2022). این سه وضعیت (سفر، حبس و بیماری) به‌طور کلی در فقه اسلامی به‌عنوان موانعی در نظر گرفته می‌شود که باعث می‌شود زن از حق مطالبه رابطه جنسی خود در این شرایط صرف‌نظر کند. از

این‌رو، در صورتی که مرد به دلایل فوق قادر به برقراری رابطه زناشویی نباشد، زن نمی‌تواند او را به دلیل نقض حقوق جنسی خود مواخذه کند. مهم است که این موانع از دیدگاه عرف و واقعیت‌های زندگی نیز احراز شود، یعنی عواملی مانند مدت زمان سفر یا شرایط حبس باید به‌طور مشخص از طرف قاضی یا عرف اجتماعی مورد ارزیابی قرار گیرد. در این شرایط، زمانی که امکان مقاربت از زوجین سلب شود (به‌ویژه در موارد طولانی‌مدت)، این امر می‌تواند موجب ایجاد تفاوت در استنباط‌های حقوقی و فقهی باشد. این رویکرد از نظر نویسندگان، به‌طور خاص به‌خاطر تأکید بر شرایط واقعی و قابل درک، ملاحظات انسانی و اجتماعی را در نظر می‌گیرد و از تعمیم بیش‌ازحد و خشک به شرایط، جلوگیری می‌کند. در نتیجه، این نوع انعطاف‌پذیری در فقه اسلامی می‌تواند به حل مشکلات خانوادگی و روابط زناشویی کمک کند و همچنان از حقوق زن دفاع نماید. حال که صراحتاً مفهوم احسان زن را در حقوق موضوعه بررسی نمودیم در ادامه به مطالعه منابع فقهی منشأ این مسئله می‌پردازیم.

در تعریف احسان، فقهاء اختلافاتی دارند که این اختلافات براساس مبانی مختلف در تفسیر متون اسلامی و فهم از ضرورت تحقق شرایط خاص احسان شکل گرفته است. برای نمونه، شیخ طوسی احسان را به دو بخش «احسان زوجیت» و «احسان عفت» تقسیم می‌کند؛ به این معنا که هم فرد باید همسر دائم داشته باشد و هم اهل عفت باشد تا شرط احسان محقق گردد (Tusi, 1992). این در حالی است که برخی از فقهای دیگر، از جمله ابن‌عربی، معتقدند که تنها داشتن همسر مشروع برای تحقق احسان کافی نیست و عنصر دیگری چون قابلیت رابطه مشروع نیز باید موجود باشد (Ibn Idris Hilli, 1991).

احسان در فقه اسلامی به شرایطی اطلاق می‌شود که تحت آن فرد، متأهل و دارای دسترسی به رابطه مشروع جنسی است و در صورت ارتکاب زنا، به دلیل وجود این شرایط، اشد مجازات بر او تحمیل می‌شود. فقیهان اسلامی بر شرایط دقیق احسان و اقسام آن اتفاق نظر کامل ندارند و دیدگاه‌های متفاوتی در این زمینه ارائه کرده‌اند. شرایط احسان به طور کلی شامل موارد زیر است، اما ممکن است میان فقهاء اختلافاتی در جزئیات آن‌ها وجود داشته باشد:

۱. ازدواج دائم: بسیاری از فقهاء شرط اول احسان را وجود عقد ازدواج دائم می‌دانند و معتقدند که ازدواج موقت شرایط احسان را ایجاد نمی‌کند. به عنوان مثال، شیخ طوسی تأکید می‌کند که تنها ازدواج دائم می‌تواند موجب احسان شود و ازدواج موقت کفایت نمی‌کند (Tusi, 1992).

۲. تمکین و دسترسی به همسر: احسان تنها در صورتی محقق می‌شود که فرد به همسر خود دسترسی داشته باشد و امکان رابطه مشروع جنسی فراهم باشد. علامه حلی در قواعد الاحکام شرط دسترسی و امکان ارتباط با همسر را از ارکان احسان برمی‌شمارد و در فقدان این شرط، احسان را محقق نمی‌داند (Allameh, 1994). تمکین مرد به وظایف زناشویی، هر چند معمولاً مفهوم تمکین بیشتر در ارتباط با زن مطرح می‌شود، اما در نظام حقوقی و فقه اسلامی، مرد نیز به نوعی ملزم به رعایت وظایف زناشویی است. در ادامه به تحلیل بیشتر این مسئله از منظر فقه و حقوق می‌پردازیم.

تمکین به معنای تبعیت زن از شوهر در چارچوب زندگی زناشویی است، اما این مفهوم به‌طور ضمنی بر مسئولیت‌های متقابل مرد نیز تأکید دارد. از جمله وظایف زناشویی مرد، می‌توان به موارد زیر اشاره کرد:

ادای حقوق جنسی زن: مرد موظف است نیازهای جنسی زن را برآورده کند و در صورت کوتاهی، زن می‌تواند بر اساس اصول فقهی و حقوقی، شکایت کند. در این باره می‌توان به حدیث پیامبر اکرم (ص) اشاره داشت که فرمودند: «إِنَّ لِنِسَائِكُمْ عَلَيْكُمْ حَقًّا» (زن‌های شما بر شما حقی دارند) (Majlisi, 1994).

ادای حقوق جنسی زن در نظام فقهی و حقوقی اسلام به‌عنوان یک وظیفه اصلی بر عهده مرد گذاشته شده است و این وظیفه در راستای ایجاد تعادل و انسجام در روابط زناشویی و تحکیم بنیان خانواده تعریف شده است. تأکید بر این حق، نشان‌دهنده نگاه جامع اسلام به نیازهای طبیعی انسان و اهمیت آن در شکل‌گیری یک زندگی مشترک سالم است. براساس آموزه‌های اسلامی، تأمین نیازهای جنسی زن نه تنها یک وظیفه شرعی است، بلکه به‌عنوان یکی از معیارهای حسن معاشرت مطرح می‌شود. مرد موظف است با درک شرایط و نیازهای زن، در رفع این نیازها تلاش کند و هرگونه کوتاهی یا بی‌توجهی در این زمینه می‌تواند پیامدهای روانی، عاطفی و اجتماعی نامطلوبی داشته باشد. احادیث و روایاتی مانند سخن پیامبر اکرم (ص) که در بالا بدان اشاره شد، بر لزوم احترام به حقوق زن تأکید می‌کنند و نشان می‌دهند که رابطه زناشویی تنها بر اساس مسئولیت‌های یک‌جانبه تعریف نشده است، بلکه هر دو طرف باید به نیازهای یکدیگر توجه کنند. در این چارچوب، زن نیز از جایگاه مستقلی برخوردار است و می‌تواند در صورت کوتاهی مرد، از حقوق خود دفاع کند. این امر نشان‌دهنده رویکرد عدالت‌محور اسلام است که علاوه بر توجه به نیازهای جسمی و روحی انسان، راهکارهایی برای جبران نقض حقوق ارائه می‌دهد.

به طور کلی، ادای حقوق جنسی زن در اسلام نه تنها به منظور حفظ کرامت انسانی و ایجاد رضایت متقابل میان زوجین است، بلکه هدفی والاتر را دنبال می‌کند که همانا تقویت بنیان خانواده و جلوگیری از آسیب‌های روانی، اخلاقی و اجتماعی است.

ایجاد شرایط مناسب برای زندگی زناشویی: مرد باید با حسن معاشرت و فراهم کردن امنیت روانی و اقتصادی، شرایط مناسبی برای زندگی مشترک ایجاد کند. در چارچوب فقه و قانون، مرد ملزم است وظایف زناشویی خود را ادا کند. این التزام از دو منظر قابل بررسی است:

الف) الزام شرعی

فقه اسلامی تأکید دارد که مرد باید حقوق زناشویی زن را رعایت کند. این الزام شامل: تأمین نیاز جنسی زن: فقها معتقدند اگر مرد بدون دلیل موجه (مانند بیماری یا ضعف) از برقراری رابطه زناشویی با همسرش خودداری کند، این رفتار نشوز مرد تلقی می‌شود.

حداقل فراوانی رابطه: مشهور فقها بر این نظرند که اگر مرد بیش از چهار ماه از رابطه با زن خودداری کند، حق زن تضییع شده است و این می‌تواند مستمسکی برای شکایت زن باشد (Shahid Thani, 1994).

فقه اسلامی با تأکید بر رعایت حقوق زناشویی زن توسط مرد، تلاش کرده است تا عدالت و تعادل در روابط خانوادگی برقرار شود. این حقوق شامل جنبه‌های مختلفی از جمله تأمین نیازهای جنسی زن و رعایت حداقل فراوانی رابطه زناشویی است که هر دو به حفظ کرامت انسانی و انسجام خانواده کمک می‌کند. فقها معتقدند که رابطه زناشویی یک مسئولیت متقابل است و کوتاهی مرد در این زمینه، بدون دلیل موجه مانند بیماری یا ناتوانی، به معنای نقض حقوق زن است. این رفتار در فقه اسلامی تحت عنوان نشوز مرد شناخته می‌شود. نشوز به معنای خروج از وظایف زناشویی است و فقها آن را نشانه‌ای از بی‌توجهی مرد به حقوق زن می‌دانند. در چنین شرایطی، زن حق دارد بر اساس اصول شرعی و قانونی، شکایت کرده و حقوق خود را مطالبه کند. مشهور فقها بر این نظر هستند که اگر مرد بیش از چهار ماه از برقراری رابطه زناشویی خودداری کند، این رفتار به معنای تضییع حقوق زن است. این مدت زمان، از دیدگاه شرعی به‌عنوان حداقل فراوانی رابطه تعیین شده است.

که مرد موظف به رعایت آن است. عدم رعایت این مدت می‌تواند زمینه‌ساز تنش‌های زناشویی و پیامدهای روانی و عاطفی برای زن باشد. بنابراین، زن در چنین شرایطی می‌تواند به محاکم شرعی مراجعه کرده و خواستار رفع مشکل یا حتی درخواست جدایی شود. فقه اسلامی در این موارد، نگاه واقع‌گرایانه و متعادلی به روابط زناشویی دارد. تأکید بر حقوق جنسی زن نشان‌دهنده توجه اسلام به نیازهای طبیعی انسان و اهمیت این نیازها در استحکام روابط خانوادگی است.

از دیدگاه نویسنده، تعیین حداقل فراوانی رابطه زناشویی (چهار ماه) بیانگر تلاش فقه برای حفظ تعادل میان مسئولیت‌ها و شرایط فردی است. این مدت زمان، یک چارچوب حقوقی است که به زوجین کمک می‌کند تا روابط زناشویی خود را مدیریت کنند و از هرگونه بی‌توجهی یا افراط جلوگیری کنند. همچنین، رویکرد فقه به نشوز مرد و حق شکایت زن، نشان‌دهنده حمایت از کرامت و جایگاه زن در خانواده است. این امر علاوه بر تقویت عدالت در خانواده، بر اهمیت تعامل و توجه متقابل در روابط زناشویی تأکید می‌کند. به عقیده من، این آموزه‌ها اگر با درک درست و رعایت حقوق متقابل همراه باشد، می‌تواند به بهبود روابط زناشویی و پایداری خانواده‌ها کمک کند.

ب) الزام قانونی

در قانون مدنی ایران، ماده ۱۱۰۳ تأکید می‌کند: «زن و شوهر مکلف به حسن معاشرت با یکدیگر هستند». همچنین ماده ۱۱۰۴ تصریح دارد: «زوجین باید در تحکیم مبانی خانواده و تربیت فرزندان با یکدیگر همکاری کنند». این دو ماده را می‌توان به‌عنوان یکی از مترقی‌ترین اصول حاکم بر روابط زناشویی در حقوق مدنی ایران تلقی کرد. تأکید بر تکالیف متقابل و نه یک‌جانبه، رویکردی عادلانه به زندگی مشترک ارائه می‌دهد که فراتر از دیدگاه سنتی به روابط زن و شوهر است. به استناد این مواد چنین مستفاد می‌شود که تمکین، برخلاف تصور رایج، صرفاً وظیفه زن در برابر شوهر نیست، بلکه یک وظیفه دوطرفه است که شامل احترام، محبت، و ایفای نقش‌های زناشویی و خانوادگی به‌صورت مشترک می‌شود. این دیدگاه، برابری زوجین را در زندگی زناشویی برجسته می‌کند. در واقع، قانون‌گذار تلاش کرده است مفهوم رابطه زناشویی را از یک رابطه فرمان‌برداری خارج کرده و آن را به رابطه‌ای مبتنی بر همکاری و مشارکت تبدیل کند. زوجین، نه به‌عنوان رئیس و تابع، بلکه به‌عنوان دو شریک برابر در تحکیم خانواده ایفای نقش می‌کنند. حسن معاشرت به معنای رفتار محبت‌آمیز، رعایت شأن و کرامت یکدیگر، و تلاش برای کاهش تنش‌ها در خانواده، نه تنها یک تکلیف اخلاقی، بلکه یک الزام قانونی است. این موضوع اهمیت حقوق خانواده را از جنبه‌های انسانی و اجتماعی برجسته می‌کند.

ماده ۱۱۰۴ به صراحت مسئولیت تربیت فرزندان و تحکیم خانواده را بر عهده هر دو طرف قرار می‌دهد. این تقسیم مسئولیت، بار یک‌جانبه‌ای که در برخی دیدگاه‌های سنتی بر دوش زن یا مرد گذاشته می‌شود، از میان برداشته و زمینه‌ای برای همکاری مؤثر فراهم می‌کند. با تأکید بر حقوق و تکالیف متقابل، قانون‌گذار تلاش کرده است از سوءاستفاده‌های احتمالی جلوگیری کند. برای مثال، حسن معاشرت به معنای پرهیز از خشونت خانگی، تحقیر یا سلطه‌جویی است و تکلیف همکاری در امور خانواده، مانع از بی‌تفاوتی یا واگذاری مسئولیت‌ها به یک طرف می‌شود. این مواد نشان می‌دهند که هدف اصلی از تنظیم این تکالیف، حفظ بنیان خانواده است. قانون‌گذار به‌جای تمرکز صرف بر حقوق فردی زوجین، تأکید کرده که هر دو در راستای یک هدف مشترک، یعنی تحکیم خانواده و تربیت فرزندان سالم، تلاش کنند. لذا، مواد ۱۱۰۳ و ۱۱۰۴ را می‌توان نقطه عطفی در نگرش حقوقی به خانواده دانست که نشان‌دهنده تلاش برای همگام‌سازی سنت و مدرنیته است. این مواد، با تأکید بر تکالیف متقابل و مسئولیت‌های مشترک، به زوجین یادآوری می‌کند که زندگی زناشویی فراتر از تأمین نیازهای فردی، نیازمند

تعامل، مشارکت و احترام است. به عقیده من، اجرای عملی این مواد در زندگی روزمره، می‌تواند زمینه‌ساز روابطی عادلانه‌تر، صمیمانه‌تر و پایدارتر در خانواده‌های ایرانی باشد.

۳. بلوغ و عقل: عقل به عنوان شرطی اساسی برای مقاربت زناشویی، تضمین‌کننده تحقق حقوق و تکالیف شرعی، قانونی و اخلاقی در زندگی مشترک است. زوج فاقد عقل، توانایی ادای وظایف زناشویی را نداشته و این امر می‌تواند آثار حقوقی و فقهی متعددی مانند حق طلاق یا انحلال نکاح برای زوج به همراه داشته باشد. در همین راستا بیشتر فقها شرط کرده‌اند که فرد باید بالغ و عاقل باشد تا شرایط احسان بر او صدق کند. ابن قدامه در المغنی به شرط بلوغ و عقل برای احسان اشاره کرده و بیان می‌کند که فرد نابالغ یا دیوانه نمی‌تواند تحت شرایط احسان قرار گیرد (Ibn Qudamah, 1997). البته باید اذعان داشت که قانونگذار ایران به وجود شرط عقل در زوج اشاره داشته است که در صورتی که مرد در حال مقاربت با زوجۀ دائمی، از عقل برخوردار نباشد موجب خروج از احسان می‌گردد (Shokri, 2017). البته با عنایت به تعریف احسان زوجۀ، می‌توان چنین استنباط کرد که در صورتی که مرد حین مقاربت عاقل نباشد، قطعاً موجب خروج زوجۀ نیز از احسان می‌گردد. نظر به این که هدف نگارش نوشتار حاضر، محوریت نظریه ابن ادریس است در ادامه به طور مجزا به نظریه ایشان در باب شرط احسان می‌پردازیم.

دیدگاه ابن ادریس در شرط احسان

ابن ادریس حلی، از فقهای برجسته فقه امامیه، دیدگاه متمایزی نسبت به شرط احسان در جواز قتل در فراش ارائه کرده است. وی با استناد به اصول اولیه فقه و تفسیر خاص از منابع دینی، احسان را به عنوان شرط اساسی برای تحقق جواز قتل در فراش مطرح می‌کند. ابن ادریس معتقد است که وجود همسر مشروع به تنهایی کافی نیست؛ بلکه فرد باید از دسترسی مشروع به رابطه زناشویی نیز برخوردار باشد. وی بر این نکته تأکید دارد که اگر همسر به هر دلیلی از این دسترسی محروم باشد، شرط احسان کامل نشده و در نتیجه جواز قتل در فراش از اعتبار ساقط می‌شود (Ibn Idris Hilli, 1991).

ابن ادریس همچنین برای تأکید بر اهمیت احسان، به مفهوم عفت نیز اشاره می‌کند و بیان می‌دارد که احسان نه تنها به لحاظ رابطه حقوقی، بلکه به لحاظ اخلاقی و رفتاری نیز باید محقق باشد. به عبارت دیگر، همسر فرد زناکار باید پیش از ارتکاب زنا، اهل عفت و پایبند به اصول اخلاقی باشد تا بتوان او را در صورت ارتکاب زنا مشمول حکم قتل در فراش دانست. این دیدگاه او در تضاد با دیدگاه‌های فقهای دیگری مانند شیخ طوسی است که احسان را بیشتر به معنای وضعیت حقوقی فرد در نظر می‌گیرند و بر دسترسی عملی و مشروع به رابطه زناشویی تأکید کمتری دارند (Ibn Idris Hilli, 1991; Tusi, 1992).

ابن ادریس با ارائه این دیدگاه، قصد دارد از کاربرد غیرضروری مجازات قتل در فراش جلوگیری کند و تنها در مواردی که شرط احسان به طور کامل محقق است، جواز آن را معتبر بداند. این تفسیر سخت‌گیرانه، به نوعی نشان‌دهنده دقت نظر وی در جلوگیری از تفسیرهای نامعقول و ناعادلانه از قوانین اسلامی است (Ibn Idris Hilli, 1991).

ابن ادریس، با توجه به اهمیت بالای احسان و شرایط آن، تأکید می‌کند که در صورتی که فرد زناکار واجد شرایط احسان باشد، مجازات سنگین‌تری مانند رجم اعمال می‌شود؛ اما در غیر این صورت، حد شلاق برای او کافی است. از نظر او، عدم تحقق هر یک از شرایط مذکور می‌تواند باعث شود که فرد از مجازات رجم معاف شود و به جای آن مجازات حد خفیف‌تری در نظر گرفته شود. ابن ادریس با تعیین شرایط

خاص و محدود برای احصان، از یک سو بر اهمیت این مفهوم در تعیین شدت مجازات زنا تأکید کرده و از سوی دیگر تلاش کرده تا با دقت در شرایط احصان، از اجرای مجازات سنگین برای موارد نامشخص یا مبهم جلوگیری کند.

تطبیق نظریه ابن‌إدریس درباره شرط احصان با مبانی فقه امامیه از دو جنبه مورد بررسی قرار می‌گیرد: مبانی فقهی - اصولی و شرایط اجتماعی و حقوقی حاکم بر آن.

۱- مبانی فقهی - اصولی

نظریه ابن‌إدریس در خصوص شرط احصان، بر پابندی به مبانی اصولی و فقهی امامیه بنا شده است. از جمله مبانی اصولی مورد توجه وی، اهمیت عقلانیت در استنباط احکام و جلوگیری از اقدامات بی‌رویه و ناعادلانه در برخورد با جرایم منافی عفت است. این نگاه در فقه امامیه نیز جایگاه والایی دارد و ابن‌إدریس تلاش دارد با تحلیل احصان به عنوان شرط جواز قتل در فراش، این عقلانیت را در استنباط احکام مورد تأکید قرار دهد.

از سوی دیگر، فقه امامیه همواره تأکید بر عدالت و رعایت مصلحت دارد و ابن‌إدریس نیز با ایجاد شروط سخت‌گیرانه برای تحقق جواز قتل، سعی دارد به نوعی از تفسیرهای نادرست از مجازات جلوگیری کند. بر اساس نظریه ابن‌إدریس، تنها در صورتی که شرایط احصان کامل فراهم باشد، جواز قتل وجود دارد و در غیر این صورت، حتی در شرایط خیانت زناشویی نیز جواز قتل در فراش را ناصحیح می‌داند. این امر نشان‌دهنده انطباق نظریه وی با مبانی فقه امامیه در تأکید بر عدالت است.

۲- مبانی حقوقی و اجتماعی

نظریه ابن‌إدریس با توجه به شرایط اجتماعی و حقوقی حاکم نیز به عنوان رویکردی پیشگیرانه و محدودکننده در اعمال مجازات قتل در فراش مطرح شده است. در حقوق اسلامی و فقه امامیه، شرط احصان معمولاً به عنوان یکی از عوامل کلیدی برای ایجاد محدودیت در اعمال مجازات‌ها در نظر گرفته می‌شود تا از هرگونه اعمال ناعادلانه جلوگیری شود (Motahari, 2003). نظریه ابن‌إدریس از این نظر که تحقق شرط احصان را امری دشوارتر تلقی می‌کند، با شرایط امروز حقوق موضوعه که بر حقوق شهروندی و حفاظت از جان انسان‌ها تأکید دارد، قابلیت انطباق بیشتری دارد.

در مجموع، نظریه ابن‌إدریس در شرط احصان، با مبانی فقه امامیه همسو است، چرا که از یک سو بر عقلانیت و عدالت تأکید دارد و از سوی دیگر با رویکردهای اجتماعی و حقوقی معاصر در جلوگیری از تفسیرهای گسترده از جواز قتل هماهنگی دارد.

ابن‌إدریس حلی با پابندی به اصل احتیاط، معتقد است که برای تحقق جواز قتل در فراش، باید تمامی شرایط از جمله احصان به‌طور کامل احراز شود. او این حکم را محدود به مواردی می‌داند که همسر از نظر فقهی و قانونی شرایط لازم برای احصان را دارا باشد و در نتیجه، هرگونه خللی در این شرایط می‌تواند مانع از صدور جواز قتل در فراش شود. ابن‌إدریس حلی در السرائر تصریح می‌کند: «إنما يجوز القتل فی مواضع الزنا إذا تحققت الشروط كلها بلا ريب أو شك، وإلا فدرء الحدود أولى». قتل در فراش تنها در صورتی جایز است که تمامی شرایط زنا بدون هیچ شکّی ثابت شود، وگرنه سقوط حد براساس اصل احتیاط مقدم است (Ibn Idris Hilli, 1991). اصل احتیاط در قتل در فراش، مبنایی برای جلوگیری از خطا در احکام کیفری است. فقها تأکید دارند که قتل در فراش تنها در مواردی مشروع است که یقین به تحقق زنا و شرایط لازم وجود داشته باشد. در غیر این صورت، حد زنا ساقط می‌شود و مرد نمی‌تواند به قتل یا اجرای مجازات مبادرت ورزد.

قاعده «تدرء الحدود بالشبهات» یا قاعده درء، به عنوان یکی از اصول مهم در فقه اسلامی، بر ضرورت دوری از اجرای حدود در صورت وجود شبهه یا ابهام تأکید دارد. طبق این قاعده، حتی اگر به شبهه‌ای کوچک در وقوع جرم یا شرایط جواز مجازات مواجه باشیم، باید از اجرای حد خودداری کرد. این قاعده برای جلوگیری از وقوع ظلم یا اعمال مجازات در شرایطی که قطعیت کافی وجود ندارد، به کار می‌رود و هدف آن، حفظ جان و کرامت افراد و رعایت عدالت است (Yaghouti, 2022). در فقه اسلامی، مبانی تشریعی برای اعمال مجازات‌های سنگین مانند حد زنا یا جواز قتل در فراش بر اصولی چون قطعیت در وقوع جرم، احراز شرایط لازم، و جلوگیری از ظلم استوار است. این اصول به‌ویژه در موضوع قتل در فراش که مستقیماً به حقوق دماء و حدود مرتبط است، با دقت و احتیاط مضاعفی اعمال می‌شوند. اصل احتیاط در مسائل مربوط به نفوس و دماء به دلیل اهمیت ویژه این حقوق در فقه اسلامی مورد تأکید قرار گرفته است. حتی اگر مرد یقین شخصی به وقوع زنا داشته باشد، این یقین باید به محک اثبات شرعی (مانند شهادت شهود یا دلایل روشن) برسد. در غیر این صورت، اقدام او به قتل فاقد وجهت شرعی و مسئولیت‌آور خواهد بود. سخت‌گیری در اثبات زنا و احسان، مانعی در برابر تصمیم‌گیری‌های هیجانی و غیرقانونی است. چنین سازوکاری تضمین می‌کند که افراد نتوانند صرفاً با استناد به ظواهر مشکوک یا بدون احراز شرایط کامل، اقدام به قتل در فراش کرده و آن را توجیه کنند. این سخت‌گیری به برقراری نظم و عدالت در جامعه کمک می‌کند. یکی از اهداف اصلی فقه اسلامی در طراحی قواعد جزایی، حفاظت از جان انسان‌ها و جلوگیری از هرگونه تصمیم‌گیری اشتباه است. در این راستا، اصل بر تقدم حقوق فردی و انسانی بر اثبات جرم است؛ بدین معنا که تا زمانی که جرم به‌صورت قطعی و بدون هیچ‌گونه شبهه‌ای اثبات نشده باشد، مجازات اجرا نمی‌شود. این تقدم به حفظ کرامت انسانی کمک می‌کند و مانع از بروز خطاهای غیرقابل جبران می‌شود. عدالت در فقه اسلامی تنها به معنی اجرای مجازات نیست، بلکه به معنی جلوگیری از ظلم، سوءاستفاده و رعایت حقوق طرفین است. قاعده درء و اصل احتیاط نشان می‌دهند که عدالت ایجاب می‌کند تنها در مواردی که تمامی شرایط لازم برای اثبات جرم وجود دارد، حکم صادر و اجرا شود.

بنابراین، شبهه در وقوع زنا یا شرایط احسان، از منظر فقه اسلامی، به‌طور مستقیم به سقوط حد زنا و نفی جواز قتل در فراش منجر می‌شود. این مسئله بیانگر آن است که فقه اسلامی با تأکید بر اصولی چون احتیاط، عدالت، و درء، سعی دارد از بروز ظلم یا اجرای نادرست حدود جلوگیری کند. این رویکرد نه تنها به تقویت نظام قضایی و حقوقی کمک می‌کند، بلکه مانع از دخالت احساسات و قضاوت‌های غیرمنصفانه در امور حساس و حیاتی می‌شود.

ابن ادریس با تأکید بر شرط احسان، در واقع به نوعی از قاعده درء پیروی می‌کند. او معتقد است که برای اجرای مجازات سنگین قتل در فراش، باید احسان به‌طور کامل اثبات شود و عدم احسان زن یا نبود شرایط قطعی، مانعی برای جواز این اقدام محسوب می‌شود. به عبارت دیگر، شرط احسان در نظریه ابن ادریس، مانند قاعده درء، به عنوان معیاری برای کاهش احتمال اشتباه و جلوگیری از اعمال خشونت خودسرانه عمل می‌کند.

در این زمینه، می‌توان گفت که ابن ادریس با تأکید بر شرط احسان، تلاش کرده تا با فراهم آوردن اطمینان کامل از وقوع خیانت محصنه، نوعی رویکرد محتاطانه شبیه به قاعده درء را در پیش بگیرد. با این حال، او به‌جای اینکه صراحتاً به قاعده درء اشاره کند، از شرط احسان به‌عنوان ابزار مشروعیت‌بخش جواز قتل در فراش بهره می‌برد. این مقایسه نشان می‌دهد که هرچند ابن ادریس نظریه مستقلی را ارائه کرده، اما هدف او همچنان کاهش احتمال خطا و تضمین عدالت است.

در نهایت، می‌توان نتیجه گرفت که تاکید ابن ادریس بر احصان، در راستای دستیابی به همان اهداف قاعده درء است و به کاهش احتمال وقوع مجازات‌های نابجا کمک می‌کند.

مبانی قتل در فراش از منظر حقوق موضوعه

قتل در فراش یا قتل زوجه و مرد بیگانه در حال زنا، از جمله موضوعاتی است که در برخی نظام‌های حقوقی مورد توجه قرار گرفته و در موارد خاصی، تحت شرایطی به عنوان دفاع از ناموس مجازاتی کاهش یافته دارد. این موضوع در نظام حقوقی ایران چندان که در بالا مورد اشاره قرار گرفت با ریشه‌های فقهی و سنتی مرتبط است و مقررات ویژه‌ای برای آن وضع شده است.

۱. مبانی قانونی قتل در فراش در قانون مجازات اسلامی

قانون مجازات اسلامی ایران با الهام از فقه اسلامی، در ماده ۶۳۰ قانون مجازات اسلامی (مصوب ۱۳۷۵ و اصلاحات بعدی) به موضوع قتل در فراش پرداخته است. طبق این ماده، "هرگاه مردی همسر خود را در حال زنا با مرد بیگانه مشاهده کند و علم به تمکین زن داشته باشد، می‌تواند در همان حال آنان را به قتل برساند و در این صورت، قصاص و دیه از او ساقط می‌شود". بنابراین، قانون‌گذار ایران در این ماده شرایط خاصی برای مجاز دانستن این قتل تعیین کرده است که شامل:

۱. وقوع زنا به‌طور عینی و مشاهده مستقیم.

۲. علم و یقین مرد به رضایت همسرش در عمل زنا.

۳. وقوع قتل بلافاصله پس از مشاهده زنا و در همان حالت.

افزون بر این در سال ۱۳۹۲ تصویب قانون مجازات اسلامی در بند پ ماده ۳۰۲ قتل زانی و زانیه در حال زنا توسط زوج زانیه را در غیر موارد اکراه و اضطرار به شرحی که در قانون مقرر است فاقد کیفر معرفی می‌کند.

در نظام حقوقی ایران، شرط احصان به معنای داشتن رابطه زناشویی مشروع برای زن در اینجا صراحتاً ذکر نشده است. با این حال، این شرط به‌طور غیرمستقیم از دیدگاه‌های فقهی که در زمینه قتل در فراش تأثیرگذار بوده‌اند، مورد توجه قرار گرفته است. این بدان معناست که در برخی موارد، قضات با استناد به این شرط احصان و مطابق با دیدگاه‌های فقهی، می‌توانند در مورد صدور مجازات‌های قانونی اقدام کنند. ماده ۶۳۰ قانون مجازات اسلامی، هرچند برای حمایت از حقوق زوج در مواجهه با خیانت زناشویی وضع شده است، اما از منظر اصل تناسب جرم و مجازات با چالش‌هایی روبه‌روست. برخی حقوق‌دانان معتقدند که اعطای مجوز قتل بدون دخالت دادگاه و بررسی جوانب مختلف امر می‌تواند خطراتی برای جان انسان‌ها به همراه داشته باشد. به‌ویژه، این ماده در حالتی که مرد در تشخیص اشتباه کرده یا واقعه‌ای ساختگی یا به دلیل بدبینی رخ داده باشد، می‌تواند تبعات جبران‌ناپذیری به همراه داشته باشد و در نتیجه تناسب میان جرم و مجازات مخدوش می‌شود.

انطباق نظریات فقهی و حقوق موضوعه ایران: چالش‌ها

تطبیق نظریات فقهی با حقوق موضوعه در نظام حقوقی ایران می‌تواند با چالش‌های متعددی روبه‌رو باشد. این چالش‌ها ناشی از تفاوت‌های اساسی بین رویکردهای فقهی و حقوقی، تغییرات اجتماعی و نیازهای مدرن جامعه است. در ادامه به بررسی برخی از این چالش‌ها پرداخته می‌شود:

۱. اختلاف در مبانی قانونی

- نظریات فقهی: فقه اسلامی بر مبنای نصوص دینی (قرآن و سنت) شکل گرفته و اصول آن بر اساس تفسیر و اجتهاد علمای دین است. این نظریات ممکن است به لحاظ زمان و مکان محدودیت‌هایی داشته باشند.

- حقوق موضوعه: قوانین مدنی به عنوان قواعدی که بر اساس نیازهای اجتماعی و علمی وضع شده‌اند، سعی در انعطاف‌پذیری و تطبیق با شرایط روز دارند. این تفاوت در مبنا می‌تواند منجر به تضاد بین اصول فقهی و قوانین مدنی شود.

۲. چالش‌های اجتماعی و فرهنگی

برخی از نظریات فقهی ممکن است با تحولات اجتماعی و فرهنگی جامعه همخوانی نداشته باشند. به عنوان مثال، مسائلی نظیر حقوق زنان، طلاق، و مسئولیت‌های اجتماعی در حال تغییر و تحول‌اند و ممکن است قوانین فقهی در این زمینه‌ها پاسخگو نباشند. این امر می‌تواند منجر به تعارض بین قوانین موضوعه و خواسته‌های جامعه شود، به‌ویژه در مسائلی مانند ازدواج، طلاق و حقوق کودک.

۳. عدم تطابق در فرآیندهای قضائی

- در برخی موارد، رویه‌های قضائی ممکن است بر اساس نظریات فقهی صادر شود که با روح قوانین موضوعه و نیازهای اجتماعی متعارض است. این موضوع می‌تواند باعث ایجاد نارضایتی در میان شهروندان و عدم اعتماد به سیستم قضائی شود. به عنوان مثال، در برخی دعاوی خانواده، قضاوت‌ها ممکن است بر مبنای اصول فقهی باشد که با وضعیت حقوقی جاری و نیازهای واقعی خانواده‌ها سازگار نیست.

۴. تضاد در مفاهیم و اصطلاحات

مفاهیم فقهی و اصطلاحات قانونی ممکن است تفاوت‌های معناداری داشته باشند. به عنوان مثال، تعریف «احسان» در فقه ممکن است با تعریف آن در حقوق موضوعه تفاوت داشته باشد. این مسئله می‌تواند منجر به سوء تفاهم در تفسیر و اجرای قوانین شود. همچنین، در مسائلی مانند جرم و مجازات، مفاهیم فقهی ممکن است به سختی با اصول حقوقی مدرن مانند حقوق بشر همخوانی داشته باشد. تطبیق نظریات فقهی با حقوق موضوعه نیازمند یک رویکرد جامع و همگرا است که در آن هر دو حوزه بتوانند به‌طور متقابل از یکدیگر بهره‌برداری کنند. این امر نیازمند بازنگری در نظریات فقهی و توسعه فرآیندهای اجتهادی و علمی است تا پاسخگوی نیازهای جامعه مدرن باشد. همچنین، به منظور تسهیل این تطبیق، برقراری ارتباط بین فقها، حقوقدانان و جامعه از اهمیت بالایی برخوردار است.

نتیجه‌گیری

تحلیل امکان‌سنجی شرط احسان زن در جواز قتل در فراش، به‌ویژه از منظر نظر ابن ادریس، نشان داد که این موضوع دربردارنده‌ی ابعاد پیچیده‌ای است که از اصول فقهی، اخلاقی و حقوقی نشأت می‌گیرد. ابن ادریس با تأکید بر شرط احسان، به دنبال ایجاد تعادلی میان جلوگیری از ترویج رفتارهای ناپسند و رعایت اصول بنیادین عدالت و انصاف است. او با مطرح کردن احسان به عنوان شرطی لازم، به نوعی از خشونت‌های فردی بی‌مورد و ناعادلانه پیشگیری می‌کند و بدین‌سان بر اهمیت مسئولیت‌پذیری در تصمیم‌گیری تأکید دارد. این دیدگاه، برخلاف برخی از آراء دیگر که احسان را شرط نمی‌دانند، می‌کوشد تا میزان خطای انسانی و سوءاستفاده از این حکم را کاهش دهد و به تعبیری، در جهت پیشگیری از قضاوت‌های خودسرانه حرکت کند.

تحلیل دقیق‌تر دیدگاه ابن ادریس همچنین نشان می‌دهد که او به اصول کرامت انسانی و عدالت اجتماعی توجه ویژه‌ای دارد. این موضوع را می‌توان به عنوان تأکیدی بر مسئولیت فردی و لزوم ارزیابی دقیق شرایط در قبال اقدام به مجازات، به‌ویژه مجازات‌های خشونت‌بار، دانست.

از سوی دیگر، این شرط در مواجهه با چالش‌هایی نظیر اثبات دقیق زنا و ضرورت جلوگیری از ترویج بی‌ثباتی اجتماعی، نیازمند بازنگری‌های جدید در سیستم قضایی کنونی است.

در مجموع، این تحقیق به این نتیجه رسید که شرط احسان، هرچند در برخی دیدگاه‌ها مورد اختلاف است، اما در نظر ابن ادریس به‌عنوان سازوکاری عقلانی و متعادل‌کننده مطرح شده که می‌تواند در قالب قوانین امروزی نیز برای جلوگیری از خشونت‌های ناموجه، به‌ویژه در چارچوب حمایت از حقوق زنان، سودمند باشد. بنابراین، توجه به این شرط و تبیین دقیق‌تر آن در سیستم حقوقی معاصر می‌تواند موجب افزایش عدالت و کاهش آسیب‌های اجتماعی ناشی از قتل در فراش گردد.

پیشنهاد می‌شود که در راستای اجرای دیدگاه ابن ادریس و افزایش دقت در رسیدگی به موارد قتل در فراش، قانون‌گذاران و محققان فقهی به بازنگری و تدوین مقررات جدید بپردازند که به‌طور واضح شرط احسان زن را به عنوان یکی از شرایط اصلی جواز این عمل مطرح کنند. این پیشنهاد می‌تواند شامل موارد زیر باشد:

۱. تدوین معیارهای دقیق احسان: تعریف دقیق و شفاف معیارهای احسان برای زنان و مردان و قرار دادن آن به‌عنوان یک شرط لازم برای جلوگیری از سوءاستفاده احتمالی و تفسیرهای متفاوت.

۲. آموزش قضات و حقوق‌دانان: آموزش‌های ویژه‌ای در خصوص احکام قتل در فراش و نقش شرط احسان برای قضات و کارشناسان حقوقی برگزار شود تا در پرونده‌های مربوطه با دقت و انصاف بیشتری تصمیم‌گیری کنند.

۳. ترویج فرهنگ مسئولیت‌پذیری و انصاف: آگاه‌سازی جامعه نسبت به مسئولیت‌ها و حدود شرعی و قانونی در قبال مسائل خانوادگی و خشونت‌های خانوادگی به‌ویژه در مواقعی که تنش‌های احساسی بالا می‌گیرد، که این امر می‌تواند از ایجاد بحران‌های اجتماعی و خانوادگی جلوگیری کند.

تعارض منافع

در انجام مطالعه حاضر، هیچ‌گونه تضاد منافی وجود ندارد.

مشارکت نویسندگان

در نگارش این مقاله تمامی نویسندگان نقش یکسانی ایفا کردند.

حامی مالی

این پژوهش حامی مالی نداشته است.

EXTENDED SUMMARY

The subject of “Qatl fi al-Firash” (spousal killing in the act of adultery) holds a highly contentious place in Islamic jurisprudence, particularly within the Shi’ite Imami tradition, as it juxtaposes the sanctity of life against the emotional and legal complexities of marital fidelity. This article examines the permissibility of such killing, specifically focusing on whether the condition of “ihsan”—a form of legal marital status—must be met by the adulterous wife to legitimize the husband’s act of murder in flagrante delicto. Drawing upon the distinctive and cautionary jurisprudential stance of Ibn Idris Hilli, the study explores the implications of treating ihsan not merely as a legal formality but as a substantive requirement contingent upon access to legitimate sexual relations and moral chastity. Ibn Idris argues that without fulfillment of all ihsan conditions—including permanent marriage, physical and mental capability, and the opportunity for sexual access—no form of qatl fi al-firash can

be justified. His restrictive interpretation, emphasizing both legal and ethical dimensions, sharply contrasts with more permissive views in classical jurisprudence, such as those of Sheikh Tusi who focused predominantly on the formal existence of a lawful marriage (Tusi, 1992). By invoking the principle of legal restraint—expressed through the doctrine of “tadr’ al-hudud bi al-shubuhāt” (warding off punishments in the presence of doubt)—Ibn Idris limits the circumstances under which the extreme penalty of spousal killing could be excused (Ibn Idris Hilli, 1991).

To elaborate on the concept of ihsan, the article integrates the Islamic Penal Code of Iran (2013), particularly Clause (b) of Articles 226 and 227, which outlines ihsan as a combination of legal marriage, mental soundness, and physical possibility of intercourse. It further identifies legal exceptions—such as imprisonment, travel, menstruation, and disease—that invalidate a spouse’s ihsan status even in ongoing marriages (Borhani & Lotfali Zadeh, 2022). In this context, the paper emphasizes that the legislative and jurisprudential consequences of losing ihsan are critical: they reduce the punishment for adultery from stoning to flogging. The jurists’ divergence on the definitional breadth of ihsan reflects their differing hermeneutics of Shari’a sources. For instance, while Sheikh Tusi requires both marriage and moral chastity, Ibn Idris adds operational access to marital intimacy and the absence of impediments like menstruation or travel (Ibn Idris Hilli, 1991; Tusi, 1992). This interpretive conflict bears directly on the adjudication of qatl fi al-firash cases, making the paper’s focus not merely doctrinal but intensely practical, especially as Iranian law in Article 230 also follows the premise that absence of ihsan necessitates a reduced punishment.

Moreover, the article delves into the broader implications of ihsan within marital jurisprudence by analyzing duties imposed on the husband as well. It challenges the unilateral focus on female fidelity by highlighting the reciprocal nature of marital obligations. Drawing on narrations such as the Prophet Muhammad’s (PBUH) affirmation of women’s rights over men (Majlisi, 1994), it underlines that men also bear sexual and emotional responsibilities, the failure of which could dissolve the bond of ihsan. The Shi’ite legal doctrine includes jurisprudential concepts such as “tamkin” (sexual availability), which is not exclusive to women; men too are accountable for neglecting sexual duties, and failure to engage in marital intercourse for over four months constitutes grounds for judicial complaint (Shahid Thani, 1994). This mutuality solidifies the view that ihsan is not a status ascribed automatically by marriage but earned and preserved through continued marital cooperation. Further reinforced by statutory norms—e.g., Articles 1103 and 1104 of the Iranian Civil Code—the article asserts that rights and obligations in marriage are reciprocal and extend beyond the ritual to encompass emotional and physical aspects as well.

The interpretative pivot in Ibn Idris’s view lies in his insistence that the legitimacy of spousal killing cannot rest solely on the emotional trauma of witnessing adultery but must be constrained by rigid evidentiary and ethical thresholds. This perspective aligns with the foundational Islamic legal maxim: “hudud should be averted in the presence of doubt” (Yaghouti, 2022). According to Ibn Idris, unless all conditions of ihsan are irrefutably met—including psychological capacity, uninterrupted access, and demonstrable marital harmony—no claim of justifiable homicide is valid. His stance reveals an overarching concern for procedural justice and avoidance of impulsive, potentially abusive acts masked as moral retribution. In this light, Ibn Idris calls for an exacting proof of both adultery and ihsan, cautioning against subjective certainty or emotional conviction as a legal basis. Rather than invoking mercy or leniency, his model promotes rigorous formalism and evidentiary discipline—a safeguard against misapplication of lethal force (Ibn Idris Hilli, 1991). His emphasis on objective conditions not only protects women from false accusations and retaliatory violence but upholds Islamic legal values centered on justice, certainty, and human dignity.

In extending the debate to Iranian statutory law, the article critiques the application of Article 630 of the Islamic Penal Code (1996) which permits a husband to kill his wife and her paramour if he witnesses the act and is certain of her consent. This provision, while seemingly rooted in jurisprudential consensus, is problematized when analyzed through the lens of *ihsan*. The current legislative language omits any reference to the wife's *ihsan* status, potentially opening the door for extrajudicial or mistaken killings. Yet, the author underscores that, although the statutory framework appears permissive, its faithful application should be constrained by jurisprudential safeguards—namely, the requirement of *ihsan* as a precondition. This argument finds support in the cautious interpretation of earlier scholars like Ibn Qudamah, who also insisted on adulthood and mental capacity for *ihsan* to be valid (Ibn Qudamah, 1997). Through this comparative approach, the article not only interrogates the congruity between statutory law and *fiqh* but also reveals the risks inherent in legal silence or ambiguity. It argues that without the insertion of *ihsan* as an explicit legal requirement, Article 630 could be manipulated to justify revenge killings, thereby undermining both public order and justice.

In conclusion, this article emphasizes that adopting Ibn Idris's rigorous interpretation of *ihsan* introduces a legal and moral buffer against unjustified spousal killings. His approach, deeply grounded in Shi'ite jurisprudential principles and supported by the rule of precaution, offers a valuable model for modern legislative reform. By requiring strict adherence to evidentiary standards and moral accountability, his doctrine prevents the exploitation of religious law to justify private violence. The article recommends a revision of current legal statutes to include a clear, operational definition of *ihsan* that matches jurisprudential doctrine and aligns with contemporary human rights standards. Additionally, it calls for judicial training programs to ensure proper understanding of *ihsan* and the limitations of *qatl fi al-firash* under both *fiqh* and codified law. Such reforms would not only prevent abuse of religious authority but also foster a more humane and just legal culture in Islamic societies.

References

- Allameh, H. (1994). *Qawa'id al-Ahkam*. Al al-Bayt Institute.
- Borhani, M., & Lotfali Zadeh, E. (2022). *Reflections: Commentary on the Islamic Penal Code*. Judiciary Press and Publications Center.
- Ibn Idris Hilli, M. i. A. (1991). *Al-Sara'ir al-Hawi li-Tahrir al-Fatawi*. Islamic Publishing Institute.
- Ibn Qudamah, M. a.-D. (1997). *Al-Mughni*. Dar Alam al-Kutub.
- Jafari Langroudi, M. J. (2017). *Legal Terminology*. Ganj Danesh Publications.
- Majlisi, M. B. (1994). *Bihar al-Anwar*. Al-Wafa Institute.
- Motahari, M. (2003). *A Brief Review of Islamic Jurisprudence*. Sadra Publications.
- Muhaqqiq Karaki, A. i. H. (1995). *Jami' al-Maqasid fi Sharh al-Qawa'id*. Al al-Bayt Institute.
- Shahid Thani. (1994). *Masalik al-Afham fi Sharh Sharaye' al-Islam* (Vol. 14). Islamic Knowledge Institute.
- Shokri, R. (2017). *The Islamic Penal Code in the Current Legal Order*. Mohajer PublishingED - 2.
- Tusi, M. i. H. (1992). *Al-Nihayah fi Mujarrad al-Fiqh wa al-Fatawi*. Dar al-Kutub Publications.
- Yaghouti, E. (2022). Feasibility of Exempting Juveniles from Qisas in Light of the Rule of Dar'a (From the Perspective of Imamiyyah Jurisprudence and Iranian Criminal Law). *Journal of Criminal Law Teachings in Islamic Countries*, 1(1), 103-119.